شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



SHAHRARANEWS.IR

۲شنبه

سال چهاردهم
۲۱ فروردین ۱۴۰۲
۱۹ رمضان ۱۴۴۴
شماره ۳۹۱۵

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۳۸٪ | ۱۰° ↓ ۲۴° ↑

صبح ۱۵ | ظهر ۲۰ | عصر ۲۲ | شب ۱۷

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۳۲:۵۵
- نیمه شب شرعی ۲۲:۴۸:۵۹
- غروب آفتاب ۱۸:۰۰:۴۱
- اذان صبح فردا ۰۳:۳۵:۳۹
- اذان مغرب ۱۸:۱۹:۱۷
- طلوع آفتاب فردا ۰۵:۰۳:۴۷

آشیشال*

خودتان دستی به دل ما بکشید



حامد عسکری
شاعر و نویسنده

آینده‌پژوهی یکی از شاخه‌ها و رشته‌های علم نوین است که پنجره‌های جدیدی را به روی زیست بشر گشوده است و با نقشه راهی مطمئن‌تر و شفاف‌تر او را به سمت آینده‌اش راهنمایی می‌کند. حکومت‌ها، دولت‌ها، شرکت‌ها و اشخاص حقیقی زیادی هستند که هرساله با مؤسسات کارشان آینده پژوهی است، قرارداد‌های سنگین منعقد می‌کنند و با ارائه داده‌هایی متنوع از ایشان می‌خواهند آینده را ترسیم کنند. اینکه چقدرش محقق می‌شود و چقدرش نه بحثی است که در این ستون وقت و ظرفیتی موجود نیست تا راجع به آن حرف بزنیم. معمولا این پیش بینی‌ها و حدس و گمان‌ها بر اساس متغیرهایی ترسیم می‌شوند که لزوما همه‌اش نعل به نعل اتفاق نمی‌افتد و از طرفی این پیش‌بینی‌ها نهایتا یک یا دو دهه آینده را می‌بینند و بیشترش خیلی نزدیک به واقعیت نیست. مثلا کشوری ترسیم می‌کند صادرات غیرنفتی‌اش را تا دهه آینده به فلان میلیون دلار در سال برساند و ممکن است یک زلزله، یک سیل، یک جنگ، یک‌پدیده‌غیرمترقبه‌این‌فروش و صادرات را نصف کند یا دوبرابر کند و نمی‌شود یقینی حرف زد. همچین متنی از قلم من بعید بود نه؟ این همه گفتم که چه بگویم؟ عرض می‌کنم. من این شب‌ها با همین عینک به خدا و شب‌های قدرش فکر می‌کنم. به این فکر می‌کنم که بسیار شنیده ایم که همه‌مقدرات یک‌سال آینده‌ما در این شب‌ها رقم می‌خورد. شب‌هایی که بهتر از هزار ماه است. هزار ماه می‌شود نزدیک به هشتاد سال، یعنی ما با یک آینده‌نگری هشتادساله روبه‌رویم. دانه‌های برنجی که قرار است بخوریم، ساعات خواب و تعداد نفس‌هایمان و پیشرفت‌ها و شکست‌هایمان در این شب‌ها معلوم می‌شود، آینده پژوه که نه، آینده‌دان و آینده نویسی هم بزرگ‌تر و داناتر از خدا هم نداریم، پس چرا نرویم و حرف نزنیم و از او نخواهیم. من خودم را عرض می‌کنم این قدر کوچک و حقیرم که حتی نمی‌دانم برای فردایم چه لازم دارم؟

چه خیرم است و چه برایم ضرر دارد. ولی توی این شب‌ها گفته، بیا، بیدار باش، با من حرف بزن و از من بخواه ... سیدرضا، رفیق اهل دل من می‌گفت، نسبت ماه رمضان و آدمیزاد نسبت ماشین است و نمایندگی. تو سرویس دوره‌ای که ماشینت را ببری، تعمیرکارهایش چه بگویی و چه نگویی همه‌چیزهایی که خودشان گفته‌اند و تعهد داده‌اند را درست می‌کنند ولی تووقتی ماشینت را به نمایندگی می‌بری، عیب‌هایی که ندارد را هم بگذار روی ماشینت، بگوچرخ‌هایش تاب دارد، بگوفرمانش میزان نیست و بگوسوختش زیاد شده، سیدرضا می‌گفت در رمضان خودت را برای صاحب رمضان لوس کن و یکی یکی عیب‌هایت را بشمار و از او بخواه برطرفشان کند. من خیلی اهل نصیحت کردن نیستم. لالایی بلدبودم خودم خوابم می‌برد، ولی از یک تجربه زیسته حرف می‌زنم و آن اینکه توی این شب‌ها کینه‌کسی توی دلمان نباشد خیلی بهتر است، کینه دل را چرک می‌کند. دل ظرف محبت و فیض خداست، جلو خانه‌کریم‌ترین آدم شهر هم بروی و ظرف ببری و نذری بخواهی ظرفت کثیف باشد چیزی نمی‌ریزد. توی این شب‌ها ظرف دل را که می‌بریم به صاحب این خانه بگوییم این ظرف خیلی کثیف بود، من سعی کردم تمیزش کنم. همین‌قدر بلد بودم.

شما محبت کنید خودتان هم یک دستی به دل ما بکشید و بعد هرقدر کرم و لطفتان است پرش کنید. ما یتیم‌های آل محمدیم.

***به لهجه مردم کویر بم، به سبزه روییده بر دوطرف جوی آب می‌گویند**

اول شخص

سرباز گمنامی که نامدار شد

درباره رضا شمس آبادی، سرباز وظیفه ای که در ۲۱فروردین سال۴۴ در جریان ترور ناکام محمدرضا شاه پهلوی، کشته شد



آزاده چشمه سنگی
نویسنده

رضا شمس آبادی که به چشم شاهِ وحشت زده، یک گروه پنجاه نفره آمده بود. یک سرباز وظیفه ساده از توابع کاشان بود. جوان بیست و دو سه ساله ای که چندین بار به خاطر مرگ پدر و بی سرپرست بودن مادرش از خدمت معاف شده بود اما داوطلبانه به سربازی رفت تا در کنار پرورش ایده ترور شاه، فنون نظامی را برای شرکت در جنگ‌های چریکی بیاموزد. شمس آبادی، آگاهی آن روزهایش را مدیون ایامی بود که در کنار روزگار پرمشقت کودکی و کار در مزرعه و کارگاه‌های بافندگی، از درس و تحصیل فاصله نگرفت و بزرگ‌ترکه شد، با حضور در محافل سیاسی و پیگیری سخنرانی‌های امام خمینی (ره) روز به روز نسبت به ظلم آشکار حکومت پهلوی بی‌قرار شد. حضور او در عرصه‌های سیاسی با عضویت در حزب مردم ایران از احزاب وابسته به جبهه ملی آغاز شد و به مرور با پخش اعلامیه و شرکت در تظاهرات خیابانی ادامه پیدا کرد. رضا شمس آبادی، شاهد عینی سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد در سال ۴۲ بود. او که شیفته حضرت امام (ره) و ایدئولوژی‌های او بود، در شرایطی نسبت به اختناق جامعه لبریز خشم شده بود که پنج ماهی از تبعید امام خمینی (ره) به ترکیه گذشته بود و اعدام‌های انقلابی حسنعلی منصور در سال ۴۳ او را به شدت متأثر کرده بود. شاه با سرکوب قیام ۱۵ خرداد و تبعید امام (ره)، سرمست از کنترل اوضاع متشنج مملکت بود، غافل از آنکه سربازوظیفه گمنامی در دل کاخ سلطنتش، ثانیه‌ها را به انتظار نشسته تا او از راه برسد و نقشه‌ای را که از مدت‌ها پیش به خاطر آن وارد گارد سلطنتی شده بود را عملی کند. ساعت ۹ صبح بیست و یکم فروردین سال ۱۳۴۴، هنگامی که محمدرضا شاه از اتومبیل خود در مقابل سرسرای کاخ مرمر پیاده می‌شود، رضا شمس آبادی ماشه مسلسل خود را در برابر چشم محافظان به طرف شاه نشانه می‌رود و با گریختن شاه به داخل عمارت، دو تن از درجه داران محافظ با نام‌های استوار محمدعلی بابائیان و آیت لشکری کشته می‌شوند. رضا شمس آبادی نیز در دم به ضرب گلوله درجه داری به نام گروهبان ساری اصلانی کشته می‌شود. روزنامه‌های عصر روز ۲۱ فروردین، صدای تیراندازی داخل عمارت را به نزاع چند سرباز در کاخ نسبت می‌دهند اما در ادامه اخبار، رضا شمس آبادی را سربازی معرفی می‌کنند که با جنونی آنی به سمت شاه تیراندازی کرده است که منجر به کشته شدن دو سرباز و یک باغبان می‌شود.



پیکر رضا شمس آبادی در منطقه نامعلومی دفن شد اما برخلاف میل تیم تحقیقاتی ساواک که سعی در پنهان کردن حقیقت ترور شاه داشتند، انگیزه رضا شمس آبادی از کسی پنهان نماند. شمس آبادی که در سرگذشت خود، سابقه سوءقصد به جان علی امینی نخست وزیر وقت در سفر به کاشان را داشت و یک بار نیز با پرتاب سنگ با شعبان جعفری (شعبان بی مخ) درگیر شده بود، آشکارا نفرت خود را به نظام سلطه و استبداد پهلوی اعلام کرده بود. اما ساواک و عوامل امنیتی شاه، سعی در نسبت دادن رضا شمس آبادی به گروه‌های کمونیستی داشتند تا به این ترتیب یک تفکر مستقل و آگاه را عنصری فریب خورده و مهره ای اجرایی جلوه دهند تا مبادا شمس آبادی به نماد قشر مذهبی علیه حکومت تبدیل شود. مخالفت قشر مذهبی با حکومت، به معنی مخالفت شاه با اسلام و نامشروعیت مسلم این حکومت در میان مردم قلمداد می‌شد و دفن نامعلوم پیکر شمس آبادی و شایعه کمونیست بودن او، تلاش مذبوحانه‌ای برای مخدوش کردن حقیقت جامعه آگاه و پرخروش بود. جامعه‌ای که دریافته بود مبارزه ایدئولوژیک برابر ظلم استبداد دیگر کارساز نیست. نبرد قهرآمیز آخرین راه پیروزی حق علیه باطل است.

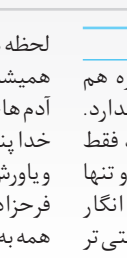
حدیث گرافی



مجید ادیبی

به قول خدا

یا رفیق من لا رفیق له



ملیحه جهانبخش
روزنامه نگار

توی تاریکی مطلق هم که باشی بی‌هیچ روزنه و چشم امیدی هر نام را که به زبان می‌آوری انگار یک چراغ در تاریکی قلبت روشن می‌شود. انگار یک نفر آرام آرام توی گوشت زمزمه می‌کند؛ تو مرا داشتی و تاکنون چقدر به این در و آن در زدی! چقدر بیهوده غصه خوردی، چقدر تنهایی کشیدی و چقدر در برهوت این دنیا به سراب هر فریب ساده‌ای فاصله گرفتی و دور شدی... بعد هی دلت می‌خواهد گله کنی از هزار و یک غصه‌ای که روی دلت تلنبار شده است اما به این فراز که می‌رسی دیگر آن‌قدر ته دلت از بودنش قرص و محکم می‌شود که فقط دوست داری صدایش بزنی:

«یَا حَبِیبَ مَنْ لا حَبِیبَ لَهُ یَا طَبِیبَ مَنْ لا طَبِیبَ لَهُ یَا مُجِیبَ مَنْ لا مُجِیبَ لَهُ یَا شَفِیقَ مَنْ لا شَفِیقَ لَهُ یَا رَفِیقَ مَنْ لا رَفِیقَ لَهُ یَا مُغِیثَ مَنْ لا مُغِیثَ لَهُ یَا دَلِیلَ مَنْ لا دَلِیلَ لَهُ یَا أَنِیسَ مَنْ لا أَنِیسَ لَهُ یَا رَاحِمَ مَنْ لا رَاحِمَ لَهُ یَا صَاحِبَ مَنْ لا صَاحِبَ لَهُ»، ای دوست آن کس که دوستی ندارد. ای طبیب آن کس که طبیبی ندارد. ای پاسخ ده آن کس که پاسخ ده ندارد. ای یار دلسوز آن کس که دلسوزی ندارد. ای رفیق آن کس که رفیق ندارد. ای فریادرس آن کس که فریادرسی ندارد. ای راهنمای آنکه راهنمایی ندارد. ای مونس آن کس که مونسی ندارد. ای ترحم‌کننده آن کس که ترحم‌کننده‌ای ندارد. ای همدم آن کس که همدمی ندارد. (فراز ۵۹ دعای جوشن کبیر)

با خواندن دعای جوشن کبیر دیگر در هزار توی قلبمان به جای تاریکی و تنهایی مطلق، جز نور نمی‌یابیم. «أَلَیْسَ اللَّهُ بِکَافٍ عَبْدَهُ»، آیا خدای (مهربان) برای بنده‌اش کافی نیست؟

(فرازی از آیه ۳۶ سوره زمر)

روایت روز

آوانتاژِ، شب های قدر



روزنامه نگار
سید محمدرضا هاشمی

بچه که بودم با مادرم می‌رفتیم مسجد گوهرشاد. مادرم و خاله‌ها در شب‌های قدر پاتوقشان شبستان‌های مسجد گوهرشاد بود.

برای ما بچه‌ها هم خدا داده بود. دور هم هر آتشی که دلمان می‌خواست می‌سوزاندیم. بچه‌های دیگران هم به ما ملحق می‌شدند و باند خودمان را تشکیل می‌دادیم. همه شیطنت‌ها تا قبل از قرآن به سر گذاشتن بود.

همین که قرآن به سر گذاشتن شروع می‌شد، ماهم می‌ایستادیم کنار مادرهایمان و غرق در همان دنیای کودکی «بک یاالله» می‌گفتیم. از همان روزها عاشق نظم و نوع قرار گرفتن اسم‌های خدا در دعای جوشن کبیر بودم.

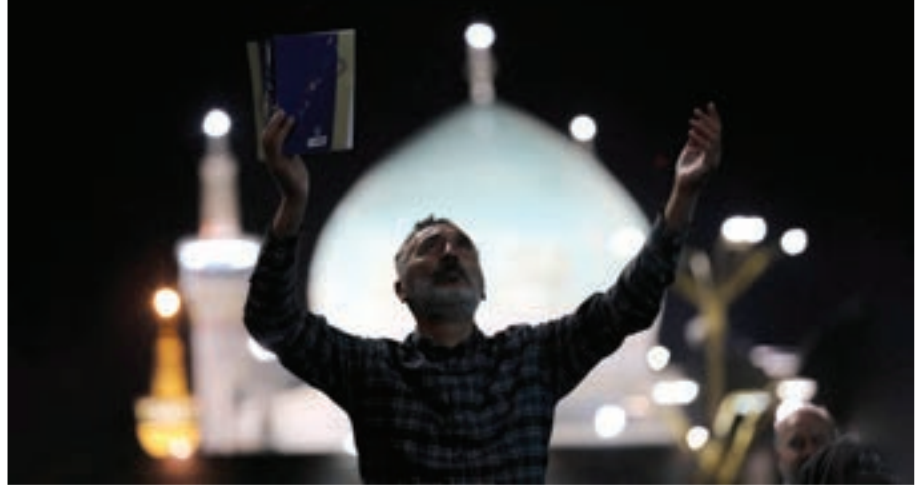
اسم‌هایی که هرکدامشان شکوه خود را دارند و کنار هم قرار گرفتنشان دل نشین‌تر ش می‌کند. بعدها که بزرگ‌تر شدم خودم هم با کسی که پشت میکروفون نشسته بود جوشن کبیر می‌خواندم.

«یا نور النور یا منور النور یا خالق النور» بعد ترکه معنی بعضی کلمات این دعای خوش آهنگ را می‌فهمیدم از خواندنش بیشتر لذت می‌بردم. «یا حی قبل کل حی» حالا هم که شب‌های قدر می‌روم یک کُنجی در حرم پیدا می‌کنم و خودم همه فرازهای جوشن کبیر را می‌خوانم.

در شبستان مسجد گوهرشاد وقتی مراسم قرآن به سر گذاشتن تمام می‌شد، بچه‌ها همه دست به دست هم می‌دادیم و قرآن‌ها و مفاتیح‌ها را از مردم می‌گرفتیم و می‌رساندیم‌شان به خادم‌ها.

بعد از بلندگوهای حرم صدای مناجات حضرت علی (ع) پخش می‌شد. شب‌های قدر همیشه برای من روشن و پر از نور بوده‌اند، هرچند هر چه بیشتر بگذرد بیشتر نیازمند عفو و بخشش خدا هستم، اما دلم به همین شب‌های قدر خوش است.

همین که بروم حرم، یک گوشه‌ای پیدا کنم و با خدا حرف بزنم. شب‌های قدر یک آوانتاژ است. تا بایستم و به گذشته فکر کنم و از خدا کمک بخواهم که هوایم را داشته باشد.



عکس: محمدحسن صلواتی | شهرآرا

کوچه

صیاد شیرازی تا ابد زنده است





غلامرضا نبی اسدی
روزنامه نگار

صیاد شیرازی، برای من فقط یک نام نیست حتی اگر با پیشوند «امیر سپهبد» با عظمت در یادها بنشیند. فقط یک فرمانده هم نیست حتی اگر فهرست عملیاتی که با فرماندهی او به موفقیت رساندیم، پرشمار باشد. او برای من نماد یک مکتب است. یک سبک زندگی معرفتی که همه فراز و فرودهایش با خدای علی اعلا تعریف می‌شد. زیباترین تصویری که از او به یاد دارم، قنوتی سرشار از عشق و خواهش بود که در مسجد ملاحیدر مشهد شکل می‌گرفت. «رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطَانًا نَصِیرًا؛ پروردگارا! مرا با ورودی نیکو و صادقانه وارد (کارها) کن و با خروجی نیکو بیرون آر و برای من از پیش خودت سلطه و برهانی نیرومند قرار ده.» انگار خدا هم این دعایش را به شرف اجابت رسانده بود. هم در حیات که به شرافت جهاد، مفتخر بود و هم در مرگ که به شرافت عظمای شهادت از آن گذشت و به «بی‌مرگی» رسید. تواضع او، درسی دیگر بود که او را متمایز و صد البته ممتاز می‌کرد. نظامیان به سینه ستبر و گردن افراشته، شاخص گذاری می‌شوند. صیاد شیرازی اما در کنار این قاب، که رو به دشمن بود، تصویری مؤمنانه از تواضع و فروتنی داشت که در چشم دوستان «قاب» می‌شد. مردم کوچه و بازار که در شمار نمازگزاران مسجد ملاحیدر بودند می‌توانستند شانه به شانه امیری بایستند که پشت و شانه دشمن از شنیدن نامش دچار زلزله می‌شد. رابطه زلال او با شخصیت‌های عارفی چون آیت ا... آقا سید رضا بهاءالدینی، از او عارفی ساخته بود که نظامات ایمانی را با نظم نظامی ارزشی افزون بخشیده بود. او به امام رضا (ع) هم ارادتی ویژه و توسلی ممتاز داشت. نام امام رضا (ع)، هم سجلِ معرفتی او بود و هم قدرت قاعده‌ای که با آن دشمن را می‌شکست. با همین نگاه بود که در هر عملیات، حتما یگانی از لشکر ۷۷ پیروز ثامن الائمه (ع) را به میدان می‌فرستاد تا امضا گذار موفقیت باشند. انگار در نگاه او، نام امام رضا (ع) ذوالفقار مولا علی بود که از نوادگان عمربن عبدود و مرحب خیبری، دست و سر و تن می‌شکست. «علی آقای صیاد شیرازی» یک ویژگی ممتاز دیگر هم داشت. خود را سرباز امام و وطن می‌دانست. حتی هنگامی که سمت فرماندهی هم نداشت اما نیاز کشور را احساس کرد به میدان آمد و ماندگارترین فرماندهی را رقم زد. در عملیات مرصاد، او بود که رؤیای فروغ جاویدان را به خوابی بی‌تعبیر تبدیل کرد. مجاهدت او چنان بود که نقطه پایان گذاشت بر حضور نظامی منافقین که خود را مجاهد خلق می‌خواندند. باری، صیاد شیرازی با رفتاری چنین فراتر از شخص به شخصیتی ممتاز در تاریخ ایران و مکتب جهاد تبدیل شد. یادش تا ابد جاودان باد.

گنج زندگی

شبی که دل‌های شکسته را می‌خرند

لیلی بختیاری

هر چیزی در این دنیا هر اندازه هم قیمتی باشد اگر بشکند خریداری ندارد. تنها قیمتی این دنیا که اگر بشکند فقط یک خریدار دارد، دل آدمیزاد است و تنها خریدارش خدا. اصلا حکایت دل انگار همین است که وقتی می‌شکند قیمتی‌تر می‌شود. و همه چیز در این دنیا بهانه‌ای است که آدمیزاد را قیمتی‌تر کند. شبیه اندوه که هر چه بیشتر سهم دل کسی شود نازک دل‌تر و رقیق‌القلب‌تر می‌شود. شبیه سنگی که گوهر وجودش ناپیداست و قرار است آن‌قدر صیقل بخورد که الماس خوش‌تراشی از درونش زاده شود. شاید برای همین است که می‌گویند در هنگام سختی به خدا گله‌ای نبرید و هر سختی را بهانه‌ای بدانید که شما را به خدا نزدیک‌تر می‌کند. شاید برای همین است که در لحظه‌های رنج و اندوه آدمیزاد بیش از همیشه احساس تنهایی می‌کند و در ازدحام آدم‌های دور و برش در نهایت به پیشگاه خدا پناه می‌برد که جز او هیچ کس نزدیک و یاورش نیست. حجت الاسلام والمسلمین فرحزاد در این باره می‌گوید: چه کسی از همه به ما نزدیک‌تر است؟ چه کسی قدر ما را از همه بیشتر می‌داند؟ پاسخ این سؤال‌ها و همه سؤال‌های دیگر شاید در دعای جوشن کبیر است که شب‌های قدر می‌خوانیم: «ای خدایی که أَقْرَبَ مِنْ کُلِّ قَرِیب هستی، ای خدایی که أَحَبَّ مِنْ کُلِّ حَبِیب هستی.» اگر حادثه‌ای برای ما اتفاق بیفتد که برای دیگران ضرری داشته باشد ممکن است همه ما را رها کنند ولی کسی که هیچ‌وقت ما را رها نمی‌کند و تمام محبت‌های عالم شعاع پرتویی از محبت اوست؛ خداست.

